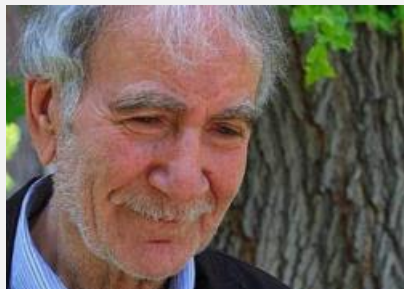


خواستن و دانستن، نزاع اشعری و معتزلی

اگر فقط دانستن بود و خواستن نبود چه اتفاقی می افتاد؟ اگر خدا می دانست و نمی خواست که بیافریند، چه اتفاقی می افتاد؟ اگر می دانست و خلق نمی کرد، دانستن او نیز نبود و خدای منهای خواستن به چه کار می آید؟



اگر فقط دانستن بود و خواستن نبود چه اتفاقی می افتاد؟ اگر خدا می دانست و نمی خواست که بیافریند، چه اتفاقی می افتاد؟ اگر می دانست و خلق نمی کرد، دانستن او نیز نبود و خدای منهای خواستن به چه کار می آید؟

به گزارش خبرگزاری مهر، یادداشت دکتر دینانی با عنوان «خواستن و دانستن، نزاع اشعری و معتزلی» در پی می آید:

خواستن و دانستن دو چیز است و با یکدیگر ارتباط دارند، ولی ارتباط داشتن به این معنی نیست که یک چیز هستند، بلکه دو چیز هستند. خواستن مهم تر است یا دانستن؟ اگر فقط دانستن بود و خواستن نبود چه اتفاقی می افتاد؟ اگر خدا می دانست و نمی خواست که بیافریند، چه اتفاقی می افتاد؟ اگر می دانست و خلق نمی کرد، دانستن او نیز نبود و خدای منهای خواستن به چه کار می آید؟ ضرورت زمانی مطرح می شود که خداوند چه می خواهد. شوپنهاور نیز می گوید: هستی فقط یک اراده و خواستن است و چیزی دیگر نیست. نیچه نیز به اراده معطوف به قدرت قائل است. او سقراط را فاجعه تاریخ می داند ولی خواستن نیچه ای به هیتلر می رسد. ملاک اشاعره فقط خواستن است و معتقدند هر چه آن خسرو کند شیرین بود. **لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُّونَ**. هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است، شما حق ندارید از خدا بپرسید. آنچه خدا انجام می دهد خوب است یا آن چه خوب است خدا انجام می دهد؟ اگر آن چه خوب است خدا باید انجام دهد، یعنی خدا تابع خوبی است، آیا خداوند تابع چیزی است؟ چون عن الله هستند خوب اند یا چون خوب اند عن الله هستند؟ اگر چون خوب اند عن الله هستند، پس عن الله بودن تابع خوب بودن است.

فرض کنیم خدا تابع خوب بودن باشد و اراده او محدود به خوبیت باشد، چه مشکلی پیش می آید؟ اگر این را بگوییم، تابع بودن خداوند را بر امور بالذات می پذیریم. یعنی اموری هستند که بالذات خوب اند و خدا تابع این ها است و غیر از این هم نمی تواند انجام دهد. تابع بودن محدودیت است. این که اسپینوزا می گوید: ضرورتی که برآیند ذات خداست، عین آزادی و اختیار خداست. به این معنی است که خداوند فقط یک چیز می خواهد و آن یک چیز را انجام می دهد؟ آیا اختیار خداوند بر اساس ضوابط عقلانی ثابتی که بالذات خوب اند و حتما باید این ها را انجام دهد است و لاغیر؟ اگر خلق و آفرینش نبود، کسی نبود که از خوبی و بدی سخن بگوید و خوبی و بدی معنی نداشت. سوال است؛ خداوند که می خواهد بیافریند، چون می آفریند خوب است یا خوبی هایی هست که برای آن الگو، می آفریند؟ اگر خداوند بر اساس الگویی بیافریند، تابع موازین و الگویی می شود. در این جا قدری الهیات لازم است. هیچ راه حلی نیست جز این که بگوییم خوب ها خوب اند اما **خوب ها فی علم الله و اعیان ثابته خوب هستند**. خداوند آن چه خوب است انجام می دهد نه آن چه انجام می دهد خوب می شود. خوب کجاست؟ منشأ خوب در عین ثابت و ذات خداوند است و عین ثابت در ازل و علم حق است. خوبی ذاتی است اما آن ذاتی در علم حق است، یعنی خودش الگوی خودش است. (فی علمه کان حسنا) و بر اساس آن خویش فی علمه دارد انجام می دهد. اشاعره به عین ثابت قائل نیستند و عین ثابت، عین ذات خداوند است. اشاعره صفات را نیز زاید بر ذات می دانند. خداوند الگو دارد ولی الگو خودش است، عین ثابتی است که عین ثابت فی علمه.

کانت و دروغ مصلحت آمیز

چه فرقی بین امر خوبی که اشاعره به اراده الهی و حکما به علم الهی نسبت می دهند وجود دارد؟ بر اساس نظر حکما اراده خداوند بر اساس علم او است ولی اگر خوبی را بر اساس علم او ندانیم، اراده او سفیهانه است. ملاک خداوند خودش و علم خودش است. در این جا سخن اسپینوزا می آید که اگر دروغ مصلحت آمیز ذاتا حسن است و آن را در مورد خداوند جایز بدانیم، آیا فرستادن انبیاء و همه اراده های او بر اساس دروغی مصلحت آمیز است؟

اگر مصلحت را عقلانی بدانیم و نه از روی هوا و هوس نفسانی، همه این کارها عقلانی و حسن است. اگر این مصلحت عین عقلانیت باشد، حتی اگر دروغ باشد، همه این کارها عین عقلانیت است. اگر عقلانی است، در عقل دروغ نیست و ما دروغ می پنداریم. به عبارتی، حکم عقل دروغ نداریم. گرفتاری کانت این است که دروغ مصلحت آمیز را دروغ می داند. او می گوید اگر راستی بگویی که در اثر آن عالم نابود می شود، راستش را بگو. کانت اشعری است و به نظر او عقل به متافیزیک راه ندارد، چون ورود عقل به متافیزیک همراه با تناقض است و با ورود بی عقلی به متافیزیک، خریط آغاز می شود!

این بستگی به این دارد که مبنا چه باشد، اگر مصلحت بر اساس هوا و هوس باشد قبیح است اما اگر مصلحت عقلانی باشد، عقل دروغ نیست. اگر عقل دروغ باشد، چه درست است؟ اگر عقل دروغ باشد، دیگر چیزی درست نیست. اگر اعیان ثابته همه موجودات در اعیان ثابته حق محفوظ است، عین ثابته نیز علم حق است و این مساله به جبر و تفویض بازمی گردد.